

عمران که اندر خوریت	پدید آورم از زرد و مقتنت	همی شد روی می سر زور	بدان تا می تو صحبت که کرد
ان خواهم سوز ز مهر و دمان ازین پکنت		با گفت ضیاع چه میگی	چگونه کسی چشم در سوره
سنت و کوشه عافیت	ز می پوشای ز می سلطنت	بر و ترک او کیر و شیش	کیان صحبت لاله آمد نیار

میز رام الوین با شیعین خان لولعوسی دور  
 بختت اوزره مدام کامران لولعوسی دور  
 دولت پدید سپاریم عزم است  
 قبح طغیان فرانگام معان لولعوسی دور  
 میز رام الوین با شیعین خان لولعوسی دور  
 بختت اوزره مدام کامران دور

شهمه زنگ بخله در می ازان  
 چنانچه پشم و حیدر عیانست کفیت  
 مقصود که در هر ذوق  
 قوت کیت پرنیکوان بند  
 از جفاکاری میسر و دیگر دوری  
 بخ بهمد ولی ابر شانت کفیت  
 چه اجناسلطان شغل  
 بر بزرگان حسود